



روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران صاحب امتیاز و مدیر مسئول: مهدی رحمانیان
نشانی: میدان فاطمی خیابان فلسطین، کوچه برادران غفاری، پلاک ۲۶
تلفن: ۸۸۹۸۶۸۲۹-۰۲۷ نمابر: ۸۸۸۸۶۸۲۸-۰۲۷ تلفن اگهی‌ها: ۸۸۷۶۷۲۷۰-۰۲۲
امور مشترکین: ۸۸۸۱۴۲۳۰-۰۲۲
توزیع: شرکت پیام‌رسان پیروز تلفن: ۵-۶۶۱۸۳۱۳۰ چاپ: گلرین تلفن: ۶۶۸۰۶۲۷۶
www.sharhnewspaper.ir

تهران : آذان ظهر ۱۱:۵۶ آذان مغرب ۱۸:۱۲ آذان صبح فردا ۴:۳ طلوع آفتاب ۵:۵۶

مشق

روزنامه

چهارشنبه ۵ مهر ۱۳۹۱ - ۹ دی‌القعده ۱۴۲۳ - ۲۶ سپتامبر ۲۰۱۲ - سال دهم - شماره پیاپی ۱۶۲۶ - شماره ۷۱۲ دوره جدید - ۳۰ صفحه

آخرین مجموعه شعر «بروسان» در راه است

ایسنه: آخرین مجموعه شعر غلامرضا بروسان بعد از بازنشر مجموعه شعر «هرتیه برای درختی که به پهلوی افتاده است»، با مقدمه شمس لنگرودی را محمدباقر کلاهی‌ا‌هری منتشر می‌شود. حسین بروسان – برادر مرحوم بروسان – گفت: چاپ دوم این کتاب در بازار تمام شده بود و نشر مروارید، تصمیم گرفت ابتدا این مجموعه شعر به چاپ سوم برسد و بعد از آن، آخرین مجموعه شعر برادرم را به چاپ برساند. مجموعه شعر «در آب‌ها دری باز شد» شعرهای منتشرنشده غلامرضا بروسان است.

نگاه

در سرای «کلارا خانس»

علی‌اصغر محمدخانی

■ در هفته آخر شهریورماه برای شرکت در چند برنامه ادبی و فرهنگی در مادرید حضور داشتم و فرصتی فراهم شد تا با چند نفر از شاعران، نویسندگان و پژوهشگران دیداری داشته باشم. عصر روز دوشنبه ۲۷شهریور برای دیدار با شاعر و مترجم برجسته اسپانیایی، به منزل کلارا خانس رفتم. در این دیدار خانم دکتر نجمه شبیری، مدیر گروه اسپانیایی دانشگاه علامه طباطبایی و احمد طاهری، مترجم و همکار خانم کلارا خانس در برگردان آثار ادبیات فارسی به اسپانیولی، حضور داشتند. کلارا خانس تنها در خانه‌ای در مرکز شهر مادرید زندگی می‌کند که دیوارهای آن پوشیده از کتاب و تابلوهای نقاشی و آثار هنری است. با بالکنی زیبا که گلدان‌ها و درختچه‌های کوچک و شاداب، شکوهی خاص به آپارتمان کوچک او داده است. خانس از برجسته‌ترین شاعران معاصر اسپانیایی است که بیش از ۲۰ مجموعه شعر از او منتشر شده است و اشعارش به زبان‌های انگلیسی، فرانسه، ایتالیایی، چک، مجار، یونانی، صرب، کروات، مقدونی، ترکی، عربی و فارسی ترجمه شده است و با ادبیات معاصر فارسی‌سی نیز به خوبی آشناست و با احمد شاملو دوستی داشت و نامه‌های بسیاری به یکدیگر نگاشت‌فاند که برخی از این نامه‌ها منتشر شده است. خانس، شاملو را شاعری بزرگ می‌داند که عظمت او غیرقابل انکار است و شعرش را با شکوه، فحیم و پرصایت می‌داند. خانس، شعر و موسیقی و عشق و هنر را بهترین هدیه‌ها در این دنیا می‌داند و از سیاست بسیار پرهیز می‌کند. خانس ۷۲ ساله که در سال ۱۹۴۰ در بارسلون به دنیا آمده و در دانشگاه بارسلون ادبیات و تاریخ آموخته و مطالعاتش را در کمبریج انگلستان و دانشگاه‌های فرانسه و ایتالیا پی گرفته است، هنوز مانند شاعر و مترجمی جوان، روزانه بیش از ۱۰ سال می‌نویسد و ترجمه می‌کند، وقتی به خانه‌اش وارد شدم، کتاب منطق الطیر عطار با تصحیح دکتر شفیعی کدکنی در دستش بود و می‌گفت که مشغول ترجمه منطق‌الطیر به اسپانیولی است. خانس، عطار را یکی از شاعران بزرگ جهان می‌داند و اسرارنامه او را نیز به اسپانیولی برگردانده است. او منطق‌الطیر را یکی از شاهکارهای ادبیات جهانی می‌داند که عطار در این اثر همه هنرها و نبوغ و اندیشه‌اش را منعکس کرده و شاعری باهوش، کامل و نابغه است که بحث پرندگان او در منطق‌الطیر بسیار جذاب و عمیق و والااست که اوج هنر کاتر است و در ادبیات جهانی جلوانده خواهد ماند. خانس آثار دیگر بزرگان ادب فارسی مانند مولانا، حافظ، ابوسعید ابوالخیر، فردوسی، خواجه عبدالله انصاری و خیام را به اسپانیولی برگردانده و گزیده شاهنامه او که از تولد زال تا مرگ سهراب را در بر دارد در سال جاری به صورتی بسیار نفیس در اسپانیا منتشر شده که با احمد طاهری کار ترجمه آن را انجام داده است.

خانص از ادبیات معاصر فارسی نیز اشعار سهراب سپهری، فروغ فرخزاد، نیما یوشیج، احمد شاملو و عباس کیارستمی را به اسپانیولی ترجمه کرده و می‌گفت که اشعار سپهری و کیارستمی بسیار با استقبال روبه‌رو شده است و کتاب «همراه با یاد» کیارستمی در هفته اول انتشار، جزو پرفروش‌ها در اسپانیا بوده است.

از خانس درباره شعر امروز اسپانیولی پرسیدم که اشعار کدامیک از شاعران اسپانیایی را برای ترجمه به فارسی مناسب می‌داند؟ خانس به آنتونیو گاموندا، خنارو تالس و خوسه ماریا کابایرو بونالد اشاره کرد و گفت که آثار آنتونیو گاموندا تا ۲۰هزار تیراز و شعر او با اندیشه پیوندی عمیق دارد.

از خانس پرسیدم که چطور شد که به شعر فارسی علاقه‌مند شدید؟ خانس گفت که از طریق موسیقی و کنسرت شهرام ناظری بود که به مولانا، عطار و شعر فارسی و جست‌وجو برای بررسی آثار و اشعار آنها و معرفی آن به جهان اسپانیولی زبان علاقه پیدا کردم. خانس در بسیاری از جشنواره‌های بین‌المللی شعر به عنوان داور حضور داشته و خود نیز جایزه‌های فراوانی دریافت کرده است. با اشعار چک بویژه شعرهای ولادیمیر هولمان ملانس است و اشعار او را به اسپانیولی ترجمه کرده است. با حلاج و ابوسعید ابوالخیر همدم است. خانس تعریف می‌کرد که زمانی در مراکش بودم و تازه سخنرانی‌ام را درباره شعر صوفیانه به پایان برده بودم که پسری که به سویم آمد با گلی در دست به رنگی که تا به حال ندیده بودم، رنگی سرح و سوزان شبیه پوست انار، از او پرسیدم این چه گلی است؟ پسر گفت: در خیلی از باغ‌ها دنبال آن گشتم این همان کاری است که شما کردی که جلوی چشم‌هایمان فرهنگ‌های دور و کهن را ظاهر کردی. این همان گل سرخ حلاج است. کلارا خانس مردم اسپانیا را با ادبیات کهن و امروز فارسی آشنا کرده است و تلاش‌های او در این راه ستودنی است. قدر زحماتش را می‌دانیم و تلاش‌هایش را ارج می‌نهیم.

«معاون فرهنگ و بین الملل شهر کتاب



پدر «فرانتس لیست» پیانو، ویلن و سل گیتار می‌نواخت. او نواختن پیانو را در هفت سالگی به پدرش آموخت، اما در هشت سالگی آنقدر بچه در نواختن پیشرفت کرده بود که روزی از کارش مرخصی گرفت و با پدرش به وین رفت تا «بتهوون» را ببینند. «بتهوون» از شنیدن صدای نواختن «فرانتس» پیشانی او را بوسید و او را تشویق به نواختن کرد. «فرانتس لیست»، یک نوازنده معمولی نبود، او یک نابغه موسیقی تمام‌عیار بود که تمام مشاهدات خود از طبیعت، افراد و اشیایی که می‌دید، با زبان موسیقی بیان می‌کرد. او شنیدن صدای چندبار عاشق شد، زیاد سفر کرد، مزه شهرت را چشید و هرچه دید و لمس کرد و می‌شنید یا احساسش درباره زیبایی‌های طبیعت، بناهای تاریخی، توانان، ناقوس‌زنو، درد وطن را به زبان موسیقی بیان می‌کرد.

خانه «فرانتس لیست» درشهر «اوبامر» (آلمان)، خیابان مارین، شماره۱۷ (Marienstraße) بازسازی و مرمت شده.عکس‌های قدیمی نشان می‌دهند که موزه فعلی تا چندر شبیه به دوران زندگی «لیست» بازسازی و نگهداری می‌شود. در سالن خانه، «لیست» پیانو خود را طوری در وسط قرار می‌داد و پشت آن می‌نشست که خانه شبیه تماشخانه کوچکی می‌شد و مردم علاقه‌مند دسته‌دسته برای شنیدن نوا ی ساز او به این خانه می‌آمدند. در خانه روی هر کسی که به شنیدن موسیقی علاقه داشت باز بود. او از نواختن و داشتن میهمان لذت می‌برد. اینجا در واقع سه اتاق است که به یکدیگر وصل هستند و اگر درهای بین اتاق‌ها را باز کرده و پرده‌های آویخته کناری بسته در خانه



کتاب «گفت‌وگو درباره عقلانیت و نوگرایی» که دربردارنده گفت‌وگوهای محمد صادقی (روزنامه‌نگار) با اندیشمندی همچون؛ محمدعلی اسلامی‌نوشن، مصطفی ملکیان، محمدعلی‌همایون کاتوزیان، زندیاد پریوز رجبی، جان اسپوزیتو و سیدحسین نصر



که در ایشیا جریان دارد. در روایات قبایل استرالیایی و بدوی نیز مشابهاتی از این گونه یافت می‌شود. (زندى، کيارش، انيميشن، تاريخچه و معانی آن، رشد آموزش هنر، شماره ۲۵)
تأمیل به متحرک‌سازی و جان‌انگاری در مصنوعات بشری، در گام اول به تقلید ظاهر موجود زنده و در گام بعدی، به ایجاد قوای حرکتی و زندگی منجر شده است. شاید از نقش دیواره غارها، از گلوهای که پاهای متعددی داشته‌اند تا حرکت را القا کنند بتوان چنین تصویری را کرد که این انتخاب‌ها آگاهانه بوده و به نوعی تأمیل بشر بدوی را به ثبت تحرکی که در عیان می‌دیده بیان می‌داشته است.



مردی بیگانه با ظاهری متفاوت به قلمروشان قابل تحمل نبود اما ظاهرا این مرد با دیگر مردان رهگذری که طی سال‌های گذشته، گذرشان به میرملاس افتاده بود، فرق داشت. در این سفر راهنمایی‌ا از اهالی «همیان»، با قاطری که روی آن مقداری تجهیزات و آذوقه بسته شده بود، فیلد را همراهی می‌کرد. این ماجرا مربوط به سال ۱۳۲۷ شمسی بود. فیلد به محض ورود به ده «میرملاس» از طریق راهنمایش سراغ کدخدا را گرفت. او از زمان ورودش به ایران فهمیده بود که کدخدایان در روستاها نقش رئیس دهکده را برعهده دارند. گیو، کدخدای «میرملاس»، با احتیاط و روی بازی گشاده فیلد را به خانه خود دعوت کرد و در آنجا، از قصد این ایران‌شناس آمریکایی برای تحقیق روی نقاشی‌های غارهای «میرملاس» و «همیان» آگاه شد. صبح روز بعد، در حالی که هنوز سسپیده زده بود، فیلد به همراه گیو و راهنمایش، عازم غارهای «میرملاس» شدند و حوالی ظهر به غارها رسیدند. کشف چنین نقاشی‌هایی برای فیلد قابل تصور نبود. او در حالی که به فارسی دست و پا شکسته‌ای حرف می‌زد، به گیو کرد و گفت: «مخسر... خیلی کوب هست اوتاروپ! تصویر دوطرفه چرخشی برای تبدیل تصویر به انیمیشن» (طراحی شده‌اند.

این محققان مدعی شده‌اند که انسان ماقبل تاریخ از آن زمان از ابداع سینما یا ایجاد هنر با یک درک ابتدایی از اصل تداوم دید خبر داده است؛ اکنون و پس از ۲۰سال پژوهش در مورد شیوه‌های انیمیشن عصر حجر، ۱۲نگار در ۱۲در فرانسه پاسایی کرده که بر دو یا چند تصویر برای القای حس حرکت افزوده شده‌اند. این تصاویر به نمایش حیوانات در حال رام‌رفتن، دویدن، تکان دادن سر یا دم پرداخته‌اند. به گزارش دیسکاور، غار Lascaux در جنوب غرب فرانسه از بیشترین تعداد نگارهای دارای حرکت با افزودن تصاویر متوالی برخوردار است. حدود ۳۰ حیوان و بیشتر اسب‌ها از چندین اندام برخوردار هستند که در دوره ویکتوریایی ساخته شدند تا تأثیر انیمیشن عمل می‌کنند. این محققان از کشفی در مورد استفاده از صفحات حکاک‌ی شده باستانی به عنوان «توماروپ» که پیش از این تصور می‌شد در سال ۱۸۲۵ توسط «جان هرشل»، ستاره‌شناس ابداع شده، برای پشتیبانی از نظریه جالب خود استفاده کرده‌اند.

توماروپ به معنی چرخ جادویی که یک اسباب محبوب در دوره ویکتوریایی بوده، در حقیقت صفحات یا کارت‌های دارای تصاویری در هر سوی آن بودند که به یک نخ متصل شده بودند. با چرخاندن این نخ میان انگشتان، دو تصویر با یکدیگر در یک تصویر انیمیشن ترکیب می‌شوند. برای کلمه انیمیشن که تا به امروز معادل‌های فارسی، اعم از «جان‌بخشی» و «متحرک‌سازی» که نظر گرفته شده است، Animation از ریشه یونانی Anima به معنی «جان» گرفته شده که همریشه با «هف» و «انیفه» به معنای باد و نفس است. این خود مبنای اعتقادی در اندیشه باستان داشته است، چراکه آنان برای هر چیزی قابل به جان بودند و محمل آن را باد می‌دانستند. در این طرز تفکر، تمامی اشیائی‌ن جان داشته‌اند. در واقع، واژه «طبیعت جان» از قرن ۱۸ میلادی به کار رفته است. پیش از آن، طبیعت را جاندار می‌دانستند. در تفکر عرفانی و ادبیات ایرانی نیز از کلماتی چون «جان و جهان» و «جانان» بهره فراوان گرفته شده است. در متون هند باستان، «آتما» به جان و روان تعبیر شده و نیرویی است که در نهاد و سرشت آدمی وجود دارد. جالب توجه است که آتما در تمامی عناصر و اشیائی‌ساری است و روح اعظم یا منبع کلی آتما با جان، در واقع همان چیزی است.

تجربه که نیستید آنقدر بد قیچی زده بودم به سر و صورتم که از خجالت چند هفته‌ای از خونه نکون نخوردم. در اون چند هفته کلی موز خوردم و کاغذ سیاه کردم.

روزگار دورخی من

کاغذخوره



■ اول: گفتند که اولویت واردات کاغذ به ایران در درجه پنجم است؛ در صورتی که موز در درجه سوم است. این حرف بسیار نشانه‌گذاری شده و جالب‌توجهی بود. نه اینکه بخوام کسی رو محکوم کنم یا مقصر را با انگشت اشاره به خوانندگان نشان بدهم. این وضعیت تقصیر هیچ‌کس نیست. دیگه کار از مچ‌گیری‌های کلیشه‌شده گذشته. بعد هم اصلا کسی گردن نمی‌گیره که بخواییم معرفی‌اش کنیم. اما بدی ماجرا اینه که اگر هم اشتباهه کشف شود کسی حاضر به عذرخواهی و جبران آن نیست. هیچ‌کس گویا اشتباه نمی‌کند. همه علامه دهر هستند. با لیسانس گرافیک سر از اتاق مدیریت کارخانجات چسب‌چوب درمییار. با دکترای الهیات عضو هیات‌مدیره کارخانه موکت‌بافی شده. خب مشخصه که تصمیم‌گیری‌ها در بسیاری از موارد اشتباه از آب درمیداد. این‌طوری مصرف موز میره بالا و کاغذ توسری‌خور می‌شه. برای اجرای یکی از پروژه‌های چیدمان صوتی خودم رفتم یک مرکز هنری را هزارتا پارتی‌بازی و معرفی کردن و مسوول محترم بعد از خواندن پیش‌طرح من گفت: «آقا خیلی عالی‌ه. ایده جالبی است اما شما به فکر هزینه‌هاش هستید؟ کی متبیل می‌شه؟ کی می‌خواد حمایت کنه؟ اسپانسر دارید؟» گفتم: «نه عزیز جان. هزینه‌اش به گردن خودمه.» مسوول مربوطه که واقعا همه انسان شریفی بوده و هست گفت: «یک مشکل کوچک وجود داره و اون اینکه ما در چند ماه آینده میزبان جشنواره آشپزی بانوان مناطق شرق هستیم و فعلا مقدور نیست برنامه شما رو میزبانی کنیم.»

این جملات را با ناراحتی می‌گفت. ناراحت بود از اینکه نمی‌تونه به یک پروژه هنری کمک کنه. اصلا شغلش همینه که به هنرمندان کمک کنه. آدم با‌سوادى هم به نظر می‌رسید اما دستش بسته بود. در هر حال دوست قدیم باهم. نتونست مستقیم طرح رو مردود اعلام کنه و گفت: «من طرح رو میدم به مدیریت مرکز تا تصمیم نهایی رو بگیرند. منتظر باش بهت زنگ می‌زنیم.» و دیگه هیچ تماسی با من گرفته نشد. فصل کارهای محیطی و چیدمان در فضای باز هم مشخصه. وقعی رو به فصل سرما بریم. کار محیطی-مخاطب رو ازیت می‌کنه و اینچنین یک سال رو از دست دادم. به همین سادگی. اعتراضی به جشنواره آشپزی خانم‌های خانه‌دار ندارم که همه مدیون این بانوان هستیم. با غذای خوشمزه ایرانی، آش بلغور، آش رشته، شله‌زرد و...

چه بهتر از این. اما جای این جشنواره‌ها مراکز بزرگ هنری نیست. فرهنگسراها و خانه‌های فرهنگ محله با تعریفی که از دهه ۷۰ به بعد برآشون شد جای مناسبی برای این کارهاست. ما هم می‌ریم غذای خوشمزه می‌خوریم و تشویق می‌کنیم. من واقعا نمی‌خواستم اقدام و درخواست کنم. دوستان گفتند: «آنقدر بدبین نباش. ایده خوبیه. حتما قبول می‌کنند.» بیا تحویل بگیر این هم از آرایه ایده خوب که با آش شورپا بر‌خورد کرد. البته این رو هم بگم یک طنز ظریفی هم در این داستان‌ها وجود داره که خودتون باید کشفش کنید چون من طنزپرداز نیستم.

دوم: دوستی زنگ زد و با عجله گفت: «آقا تو که گفته بودی هیچ‌کس غیر از خودت چیزی از نوشته‌ها و آثار ششوجی تریاما کارگردان آوانگارد ژاپنی ترجمه نکرده.» گفتم: «بله هیچ‌کس سراغ معرفی و ترجمه این هنرمند نرفته.» در جواب گفتم: «جکای کاری! آقای فلائی که مسوول فلان بخش اداره نمایش هم هست تو وب‌سایت خودش یک مقاله بلندبالا نوشته درباره تریاما.» رفتم وب‌سایت رو نگاه کردم دیدم یکی از مقالات من رو عین به عین کپی کرده گذاشته تو وب‌سایت فاخرش. داشتم سگتمه می‌کردم از مصیبتات. آنقدر ناراحت بودم که رفتم جلوی آینه و ناخودآگاه و بر اساس یک واکنش عصبی و دفاعی شروع کردم به قیچی کردن ریش و سبیل‌هام. چه افتضاحی شد. مادرم گفت: «چی کار می‌کنی؟»

گفتم: «سر کسی رو گیر نیاردم پتراشم، دارم ریش خودم رو می‌تراشم. این بهتر از اون‌ه که کار با آقای مدیر به دعوا و کتک‌کاری بشه.»

غریبه که نیستید آنقدر بد قیچی زده بودم به سر و صورتم که از خجالت چند هفته‌ای از خونه نکون نخوردم. در اون چند هفته کلی موز خوردم و کاغذ سیاه کردم.